

فهرست مطالب

| | |
|-----|--|
| ۵ | مقدمه مترجمین |
| ۷ | پیشگفتار |
| ۱۳ | فصل ۱ - دعوتی به نظریه مبنایی |
| ۱۸ | ظهور نظریه مبنایی |
| ۲۶ | بر ساختن نظریه مبنایی |
| ۲۷ | کتاب «ساختن نظریه مبنایی» در یک نگاه |
| ۳۱ | فصل ۲ - گردآوری داده غنی |
| ۳۳ | اندیشه درباره روش‌ها |
| ۴۳ | نظریه مبنایی در مردم‌نگاری |
| ۴۹ | مصاحبه عمیق |
| ۵۶ | کادر ۲.۱ نمونه‌ای از سؤالات مصاحبه نظریه مبنایی درباره یک تغییر در زندگی |
| ۶۴ | تحلیل متنی |
| ۷۲ | جمع‌بندی |
| ۷۵ | فصل ۳ - کدگذاری در پراکتیس نظریه مبنایی |
| ۷۹ | کادر ۳.۱ نمونه‌ای از کدگذاری نظریه مبنایی |
| ۸۱ | کدگذاری نظریه مبنایی |
| ۸۴ | کدگذاری اولیه |
| ۹۳ | کادر ۳.۲ کدگذاری متمرکز |
| ۱۰۳ | کدگذاری متمرکز |

۲ □ ساختن نظریه مبنایی

| | |
|-----|---|
| ۱۰۴ | کادر ۳.۳ کدگذاری متمرکز |
| ۱۰۸ | کدگذاری محوری |
| ۱۱۲ | کدگذاری نظری |
| ۱۱۹ | تقلیل مسائل به کدگذاری |
| ۱۲۴ | جمع‌بندی |
| ۱۲۷ | فصل ۴ - یادداشت‌نویسی |
| ۱۲۹ | کادر ۴.۱ نمونه‌ای از یک یادداشت-رنج بردن |
| ۱۳۶ | کادر ۴.۲ نسخه چاپ شده یادداشت‌هایی بر رنج بردن |
| ۱۴۲ | روش‌های یادداشت‌نویسی |
| ۱۴۳ | کادر ۴.۳ چگونه یادداشت بنویسیم |
| ۱۴۸ | کادر ۴.۴ مثالی برای یادداشت‌نویسی |
| ۱۵۲ | اقتباس استراتژی‌های نویسندگان مختلف: تمرین‌های پیش از نوشتن |
| ۱۶۲ | کادر ۴.۵ نمونه‌ای از آزادنویسی متمرکز روی کدها از مصاحبه بونی پریسلی |
| ۱۶۳ | استفاده از یادداشت‌ها برای ارتقای کدهای متمرکز به مقوله‌های مفهومی |
| | کادر ۴.۶ نمونه‌ای از یادداشتی که از طریق مطالعه یادداشت قبلی ارائه شده است- مقوله |
| ۱۶۶ | «زندگی کردن از روزی به روز دیگر» |
| ۱۶۸ | جمع‌بندی |
| ۱۷۱ | فصل ۵ - نمونه‌گیری نظری، اشباع کردن و مرتب‌سازی |
| ۱۷۷ | نمونه‌گیری نظری |
| ۲۰۴ | اشباع‌سازی مقوله‌های نظری |
| ۲۰۸ | دسته‌بندی نظری، نمودار بندی و یکپارچه‌سازی |
| ۲۱۸ | جمع‌بندی |
| ۲۲۳ | فصل ۶ - برساختن دوباره نظریه در مطالعات نظریه مبنایی |
| ۲۲۶ | نظریه چیست؟ |
| ۲۳۴ | نظریه مبنایی برساخت‌گرا و عینیت‌گرا |

فهرست مطالب □ ۳

| | |
|------------------------------------|---|
| ۲۴۰ | نظریه‌سازی در نظریه مبنایی |
| ۲۵۷ | بازدید از نظریه مبنایی |
| ۲۷۴ | جمع‌بندی |
| فصل ۷ - نوشتن طرح اولیه | |
| ۲۷۹ | درباره نگارش |
| ۲۸۲ | بازنگری طرح‌های اولیه |
| ۲۸۶ | کادر ۷.۱ قطعه از یادداشت اولیه بر افشا |
| ۲۹۴ | کادر ۷.۲ نسخه چاپ شده یادداشت بر افشا |
| ۲۹۶ | بازگشت به کتابخانه: مرور ادبیات و چارچوب نظری |
| ۳۰۰ | مرور ادبیات مورد نزاع |
| ۳۰۳ | کادر ۷.۳ نگارش مرور ادبیات |
| ۳۰۸ | نگارش چارچوب نظری |
| ۳۰۹ | ارائه کردن در خلال نگارش |
| ۳۱۵ | جمع‌بندی |
| ۳۲۲ | |
| فصل ۸ - تأمل روی روند تحقیق | |
| ۳۲۵ | هسته نظریه مبنایی: نسخه‌های رقیب و بازبینی شده |
| ۳۲۶ | اتحاد روش‌های مقایسه‌ای و تعامل در نظریه مبنایی |
| ۳۲۷ | چه چیز نظریه مبنایی را تعریف می‌کند؟ |
| ۳۳۰ | ارزیابی نظریه مبنایی |
| ۳۳۳ | معیارهایی برای مطالعات نظریه مبنایی [۱] |
| ۳۳۴ | نظریه مبنایی گذشته، حال و آینده |
| ۳۳۶ | |
| ۳۴۱ | شرح برخی اصطلاحات |
| ۳۴۳ | فهرست اعلام |

فصل ۱

دعوتی به نظریه مبنایی

پیش از هر چیز، ضروری است تا توضیحی درباره سیری که در پیش خواهیم داشت ارائه شود. همچنین باید چگونگی تشریح نظریه مبنایی در این کتاب روشن شود. برای این کار، ابتدا به تاریخ نظریه مبنایی در قرن بیستم می‌پردازیم. و سپس پتانسیل آن را برای توسعه در قرن بیست و یکم، مد نظر قرار می‌دهیم. آخرین گام ما، پیش از شروع، ترسیم روش این کتاب می‌باشد.

در این کتاب، شما را دعوت می‌کنیم تا سیری در پروژه تحقیق کیفی داشته باشید. ممکن است پرسش‌هایی در این زمینه به میان آید: مثلاً این سیر، چه گام‌هایی را طی خواهد کرد؟ ما از کجا آغاز خواهیم کرد؟ در این راه، چه موانعی باید پشت سر گذاشته شوند؟ این کتاب، ابتدا سیری کوتاه در مسأله گردآوری داده خواهد داشت. سپس به گونه‌ای مفصل‌تر به مسأله داده کیفی خواهیم پرداخت. ضمناً در حین مسیر، راهنمایی‌های لازم برای تسهیل روند به سمت فرایندهای تحلیل و نگارش به شما ارائه خواهد شد.

اما برای طی کردن مسیر از مرحله گردآوری داده تا مرحله تحلیل داده چه گام‌هایی باید برداشته شود؟ تصور کنید برای پروژه تحقیقی جدید خود تعدادی مصاحبه، در زمینه ظهور ناگهانی یک بیماری مزمن در افراد تهیه کرده‌اید، حالا فرض نمایید، می‌خواهید با یکی از این افراد که بیماری مزمن دارد، روبه‌رو شوید. مثلاً فرض کنید با شخصی به نام مارجی ارلن^۱ که در دومین سال دبیرستان مشغول تحصیل است، ملاقات می‌کنید. مارجی در این ملاقات، درباره مشکلات خود به شما توضیحاتی

1. Margie Arlen

می‌دهد و شرحی را از مراحل آغازین بیماری با شما در میان می‌گذارد. بعد، شما گام‌های مختلف داستان را در کنار هم قرار می‌دهید و بعد به شکل زیر، داستان زندگی و بیماری مزمن وی را روایت می‌کنید. خب حال به شرح زیر توجه کنید، از دیدگاه شما و بر اساس روایت مارجی:

مارجی، در سن ۱۴ سالگی، چه در درس و چه در ورزش، یک ستاره به حساب می‌آمد. او تلاش می‌کرد تا در امتحان کالج نیز موفق شود. معلمین وی، آینده او را در زمینه پژوهش، درخشان توصیف می‌کردند، از طرفی، مربیان ورزشی نیز بر موقعیت بی‌همتای او در مدرسه تأکید داشتند. همکلاسی‌ها، وی را یک سطح بالاتر از خود می‌دانستند. بعد از مدتی، سلامت وی، به سرعت توسط بیماری آرتریت^۱ تحت‌الشعاع قرار گرفت. در عرض چند ماه، او که زمانی در زمین فوتبال می‌درخشید، حالا دیگر به سختی می‌توانست راه برود. او هیبت سابق را از دست داده بود. زمانی، هوش و توانایی‌های وی، او را از اطرافیانش متمایز می‌ساخت. اما بعد، گردن او آتل بسته شد، حالا دیگر، او که به سختی می‌توانست حرکت کند، به آرامی از دوستانش دور افتاد، بدین ترتیب، مارجی درس‌های عمیق‌تری را درباره معنای زندگی آموخت. او همچنین در این باره می‌گوید: بیماری و معلولیت به من چیزهای مهمی را آموخت. به عنوان مثال، من مدتی قبل از بیماری خیلی درونگرا شده بودم و از صحبت کردن با افراد هراس داشتم، اما حالا [بعد از مبتلا شدن به بیماری] فهمیدم که می‌توانم از استعداد خود استفاده کنم، نه در ورزش یا چیزهایی شبیه آن، بلکه می‌توانم از استعداد خود برای صحبت کردن و گپ زدن با افراد و دوست شدن با آنها استفاده کنم. حالا من، می‌توانم افراد را تشویق کنم یا چیزهایی شبیه این. من فهمیدم که این مسائل مهم‌تر هستند و مناعت طبع بیشتری برای من می‌سازند و این‌گونه می‌توانم کاری برای دیگران انجام دهم. این مسأله مرا تغییر داد و هنوز هم این روند ادامه دارد و من بیشتر درمی‌یابم که در زندگی چه چیز مهم است؟

شما سپس مانند یک مصاحبه‌گر، با مهربانی می‌پرسید «خب، چه چیز مهم است؟» مارجی هم پاسخ می‌دهد:

هر جور که فکر می‌کنم، می‌بینم باید به جای آنکه تلاش کنم که خودم خوب به نظر بیایم، به این نکته توجه داشته باشم که کمک کنم دیگران خوب به نظر بیایند. من همیشه یک کمال‌گرا بوده‌ام و می‌خواستم کارها را سریع انجام دهم. مثلاً وقتی قرار است کاری را انجام دهم، باید برای آن حاضر بوده و شب بیداری هم داشته باشم، این مسأله به بدن فشار وارد می‌کند. ولی بعدها فهمیدم که اشکالی ندارد که بگویم متأسفم، نمی‌توانم این کار را در زمان معین شده انجام دهم. یاد گرفتم که چگونه به موقع نه بگویم. من فهمیدم که این طور بهتر

فصل ۱ - دعوتی به نظریه مبنایی □ ۱۵

می توان با شرایط کنار آمد، اگر این کار را نکنید، آن گاه با وجود یک بیماری مزمن ممکن است شرایط شما بدتر شود. گرچه یاد گرفتن این مسأله زمان زیادی طول کشید، اما من معتقدم این مسأله واقعاً مهم است و باید در اولویت گذاشته شود. اصل این است که، بر آنچه مهم است تمرکز داشته باشیم، بعد هم باید ابتدا آن چیز مهم را انجام دهیم. (چارمز، ۲۰۰۲b:۹۳)

حال باید در این باره بیندیشید که چگونه باید این داستان مارجی را مورد مطالعه قرار دهید؟ فکر می کنید وقایعی که مارجی برای شما تعریف می کند، چه معنایی دارند؟ در شرح وی از داستان بیماری اش، چه نکاتی برای شما جالب است؟ نکاتی که شاید بخواهید درباره آنها بیشتر بدانید. تصور کنید که شما این سؤالات را در یک مطالعه کیفی مطرح نموده اید و قصد دارید یک تحلیل مفهومی ارائه دهید. چگونه تحقیق خود را هدایت کرده و تحلیل خود را به وجود می آورید؟ روش های نظریه مبنایی به شما کمک می کند تا کار را آغاز کنید و با کار درگیر شوید و پروژه خود را به پایان برسانید. فرایند تحقیق، می تواند شگفتی و بارقه ایده و پیشرفت را در مهارت های تحلیلی به همراه داشته باشد. روش های گردآوری داده به شما کمک می کنند تا داده خود را بهتر ببینید و با نگارش تحلیل های اولیه، ایده های تازه ای را ارائه دهید. با استفاده از روش های نظریه مبنایی، شما می توانید روند گردآوری داده را هدایت نموده و تحلیلی اصیل را از داده ها ارائه دهید.

اما روش های نظریه مبنایی کدامند؟ به سادگی می توان گفت که روش های نظریه مبنایی، شامل خطوط راهنمای انعطاف پذیر و سیستماتیک برای گردآوری و تحلیل داده کیفی می باشند. از این روش ها، برای بر ساختن نظریه های مبنایی استفاده می شود. یعنی نظریه هایی که مبنا در داده دارند. این خطوط راهنما، مجموعه ای از اصول کلی و ابزارهای هیوریستیک را ارائه می دهند. همچنین، این خطوط راهنما، کمتر متکی بر قوانین فرمولی و صوری می باشند (به اتکینسون^۱، کافی^۲ و دلامونت^{۲۰۰۳}، مراجعه کنید) بنابراین تا این جا فهمیدیم که در نظریه مبنایی، داده، پایه نظریه ما را شکل می دهد و تحلیل ما از این داده ها، مفاهیمی را که می خواهیم، تولید می کند. نظریه پردازان مبنایی، داده را گردآوری می کنند تا تحلیل نظری را از همان ابتدای پروژه، توسعه دهند. در نظریه مبنایی، ما تلاش می کنیم تا از آنچه در تحقیق رخ می دهد، بیاموزیم. همچنین در خلال این کار، از چگونگی زندگی مشارکت کنندگان در تحقیق، نیز می آموزیم. ما یاد می گیریم که چگونه گزاره ها و کنش های خود را شرح دهیم و به تحلیل آنها می پردازیم.

1. Atkinson

2. Coffey

پیش از هر چیز باید ذهن ما باز باشد. بنابراین ابتدا ذهن خود را نسبت به آنچه در محل مطالعه رخ می‌دهد، باز می‌گذاریم. این اولین مرحله‌ای است که ما در آن به شرح‌های گزارش توجه می‌کنیم و از طریق آنها درباره زندگی مشارکت‌کنندگان می‌آموزیم. در مصاحبه با مارجی ارلن، توجه ما، بر آنچه می‌شنویم و می‌بینیم و در می‌یابیم، متمرکز است. نظریه‌پردازان مبنایی با داده‌ها آغاز می‌کنند. ما این داده‌ها را در خلال تعاملات و مشاهدات می‌سازیم. ما حوادث تجربی را مطالعه می‌کنیم و گمانه‌ها و حدس‌های خود را توسعه می‌دهیم. بدین ترتیب، ایده‌های تحلیل بالقوه به وجود می‌آیند. بیشتر روش‌های کیفی، به محققین اجازه می‌دهند تا داده‌ها را به هر طریقی که می‌خواهند دنبال کنند. روش‌های نظریه مبنایی، این مزیت را دارند که شامل خطوط راهنمای صریح باشند. این خطوط راهنمای صریح به ما نشان می‌دهند که باید چگونه به کار خود، در تحقیق ادامه بدهیم.

مارجی ارلن در بحث خود با ما، بیماری خود را شرح داد، او به نکاتی نیز اشاره کرد. او درباره نحوه همکاری با سایر افراد و محدود کردن فعالیت‌هایش به خاطر بیماری، شرحی ارائه داد. او دیگر نمی‌توانست مثل قبل کار کند و همکاری وی با افراد مختلف دچار محدودیت‌هایی شده بود. این نکته‌ها، می‌توانند نقاط آغازین در تحلیل ما باشند. به عنوان نمونه، ما می‌توانیم مثل مصاحبه‌ای که با مارلی داشته‌ایم، به داستان‌های افراد جوان دیگری گوش دهیم که اخیراً از بیماری‌های جسمی رنج برده‌اند. بدین ترتیب می‌توانیم نظریه خود را درباره مارلی و دیگر بیماران توسعه دهیم. ما می‌توانیم روی این مسائل کار کنیم که بفهمیم: چگونه این افراد تلاش کرده‌اند تا زندگی خود را تغییر دهند. آن وقت، اگر ممکن باشد، ما داده مردم‌نگارانه را جمع‌آوری می‌کنیم. بدین طریق که به سراغ مشارکت‌کنندگان می‌رویم: آن هم درست وقتی که در مدرسه، محیط درمانی، یا یک گروه حمایتی و یا در میان دوستان می‌باشند، و از آنها پرس و جو می‌کنیم. آن وقت می‌شود این داده‌های مردم‌نگارانه را به تحقیق خودمان اضافه کنیم.

اما واکنش افراد جوان به بیماری مزمن چیست؟ چه چیزی پاسخ‌ها و واکنش‌های آنها را از هم متمایز می‌کند؟ می‌بینید که ما سؤالاتی را مطرح می‌کنیم که با اندیشیدن به داده گردآوری شده، به دست آمده‌اند.

وقتی ما در جایگاه یک نظریه‌پرداز مبنایی قرار می‌گیریم، ابتدا داده‌های اولیه را مورد مطالعه قرار داده و تلاش می‌کنیم تا آنها را از هم جدا ساخته، به آنها ترتیب خاصی بدهیم، بعد هم آنها را کنار هم بگذاریم. ما این کارها را با استفاده از کدگذاری کیفی انجام می‌دهیم. کدگذاری، یعنی ما

فصل ۱ - دعوتی به نظریه مبنایی □ ۱۷

برجسب‌هایی به قطعات داده‌ها می‌زنیم و البته در ذهن خود مجسم می‌کنیم که هر قطعه از داده‌ها درباره چیست. کدگذاری، شیره داده‌ها را می‌کشد، آنها را هماهنگ می‌سازد و ابزاری را برای قیاس هر قطعه از داده‌ها با یکدیگر فراهم می‌کند.

بعضی از کدهای اولیه که خود را در مصاحبه با مارجی، به من نشان دادند، عبارتند از: «تغییر کردن»، «تمرکز بر آنچه مهم است» و «محدودیت‌های یادگیری». این کدها و ایده‌های ما درباره آنها به ما می‌آموزند و به حوزه‌هایی اشاره دارند که در هر گردآوری داده، باید مد نظر باشند. ما باید حوادثی را که مارجی درباره آنها صحبت کرد، کنار هم گذارده با هم مقایسه کنیم و بعد کدگذاری نماییم و بعد به سراغ فرد بعدی و کدگذاری بعدی برویم.

فهم تحلیلی ما از داده‌ها، با مقایسه‌های متعدد کدگذاری‌ها، شروع به شکل‌گیری می‌کند. ما در این مرحله، شروع به نوشتن نت‌های تحلیل اولیه می‌کنیم که به آنها یادداشت^۱ می‌گوییم. این یادداشت‌ها در رابطه با کدهای ما و یا هر ایده دیگری که درباره داده به ذهن مان خطور می‌کند، می‌باشند.

ما از طریق مطالعه داده‌ها، مقایسه آنها با یکدیگر و نوشتن یادداشت‌ها، ایده‌هایی را تعریف می‌کنیم که به بهترین وجه سازگارند و داده را تفسیر می‌کنند. اما در این جا مسأله‌ای وجود دارد: وقتی سؤالات اجتناب‌ناپذیر برانگیخته می‌شوند و بین مقوله‌های ما فاصله می‌افتد، ما به دنبال داده‌ای می‌گردیم که این سؤالات را پاسخ گوید و فاصله‌ها و شکاف‌ها را پر کند. آن وقت است که ما به مارجی و سایر مشارکت‌کنندگان تحقیق باز می‌گردیم تا بیشتر درباره آنها بیاموزیم و مقوله‌های تحلیلی خود را تقویت کنیم. همان‌طور که به کار ادامه می‌دهیم، مقوله‌های ما با هم می‌آمیزند. این درهم‌آمیزی مقولات نه تنها وقتی داده گردآوری شده را تفسیر می‌کنیم، بلکه وقتی وارد سطوح بهتر تحلیل می‌شویم تا از لحاظ نظری هم وضع بهتری پیدا کنیم، ایجاد می‌شود.

مقوله‌های تحلیل و روابطی که ما بین آنها ایجاد می‌کنیم، ابزاری مفهومی را برای مطالعه تجربه ایجاد می‌کنند. بدین ترتیب، ما سطوح انتزاع را مستقیماً از داده برمی‌سازیم و سپس از داده اضافی، برای تعدیل مقوله‌های تحلیلی استفاده می‌کنیم. این جا است که کار ما در نظریه مبنایی به اوج می‌رسد و ما به درک نظری انتزاعی از تجربه مورد مطالعه، دست پیدا می‌کنیم. صحبت‌های مارجی، ما را در ابتدای یک سیر تحقیقی قرار می‌دهد. انجام تحلیل مقایسه‌ای و توسعه مقوله‌ها، باعث

پیشرفت کار ما می‌شود. در ضمن، روش‌های نظریه مبنایی، ابهام را از هدایت یک جستار کیفی می‌زدایند و نیز هیجان شما را در تحقیق برمی‌انگیزند.

ظهور نظریه مبنایی

زمینه تاریخی نظریه مبنایی

دو جامعه‌شناس به نام‌های بارنی جی. گلیزر و آنسلم استراس^۱، روش‌های نظریه مبنایی را بنیان‌گذاری کردند. (۱۹۶۵، ۱۹۶۷) این دو جامعه‌شناس، همکاری موفقی با یکدیگر، در مطالعه پدیده «مردن» در بیمارستان‌ها داشتند. (گلیزر و استراس، ۱۹۶۵، ۱۹۶۸ و نیز استراس و گلیزر، ۱۹۷۰) در ابتدای دهه ۶۰ در آمریکا، پرستاران و دکترها به ندرت با بیمارانی که وضع آنها وخیم بود، در مورد مرگ حرف می‌زدند. تیم تحقیقاتی گلیزر و استراس، در محیط‌های مختلف بیمارستانی، وقوع پدیده «مردن» را مورد بررسی قرار داد. آنها این پدیده را بررسی کردند که چه وقت و چگونه کادر پزشکی نزدیک بودن مرگ را به بیماران اطلاع می‌دادند. بعد، گلیزر و استراس، داده خود را، به‌طور واضح بررسی کردند و در نهایت یک تحلیل نظری از سازمان اجتماعی و «ترتیب زمانی مردن^۲» ارائه نمودند. آنها در ابتدا، صحبت‌های طولانی با هر یک از بیماران داشتند، بعد داده‌های تحلیلی مورد نظر خود را در این صحبت‌های طولانی، کشف نمودند. سپس هر یک از آنها یادداشت‌های اولیه خود را از این صحبت‌های طولانی تهیه نمودند. بدین ترتیب آنها توانستند مشاهدات خود را در میدان، تحلیل کنند.

وقتی این دو جامعه‌شناس، تحلیل خود را از «مردن» بر ساختند، آنگاه آن دسته از استراتژی‌های روش‌شناختی سیستماتیک [نظام‌مند] را که دانشمندان علوم اجتماعی برای مطالعه سایر موقعیت‌ها استفاده می‌کنند، در نظر آوردند.

کتاب گلیزر و استراس، با عنوان کشف نظریه مبنایی (۱۹۶۷) ابتدا این استراتژی‌ها را به‌طور مفصل مورد بررسی قرار می‌دهد.

گلیزر و استراس، از لحاظ تاریخی، در زمانی مساعد وارد صحنه روش‌شناختی شدند. در آن ایام، تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی، داشت بازی را می‌باخت. در اواسط دهه ۶۰، سنت دیرینه تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی رو به افول بود و به مرور، روش‌های پیچیده کمی در آمریکا برتری

1. Anslem Strauss 2. Temporal order of dying

فصل ۱ - دعوتی به نظریه مبنایی □ ۱۹

می‌یافتند. در آن زمان، روش‌شناسان کمی‌گرا بر دیپارتمان‌های جامعه‌شناسی، ویرایش مجلات علمی و آژانس‌های پژوهشی تسلط داشتند.

اما بعد، حرکت به سمت کیفی‌گرایی به وجود آمد. به راستی پشت این حرکت، کدام فرضیات روش‌شناختی، وجود داشتند؟ در واقع، کدام فرضیات، حرکت به سمت کیفی‌گرایی را پشتیبانی کردند؟ جواب این جور سؤال‌ها ساده است. همه راه‌ها به این ختم می‌شود که یک سؤال را پاسخ دهیم: چگونه مردم دانش خود را توسعه می‌دهند؟

فرضیاتی که از پوزیتیویسم حمایت کردند و پارادایم آن را جانداختند، عبارت بودند از: اعتقاد به یکتایی روش، مشاهده نظام یافته، تعاریف عملیاتی مفاهیم، فرضیاتی که از لحاظ منطقی قیاسی مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند و شواهد مورد تأیید.

مفاهیم پوزیتیویسم، بر مبنای روش علمی میانه قرن بیستم، عینیت‌گرایی، کلیت‌گرایی و ابطال فرضیات و نظریه‌های رقیب، بنا شده بودند. آن دسته از محققین اجتماعی که پارادایم پوزیتیویست را پذیرفتند، تلاش می‌کردند تا شرح‌های علی را پیدا کنند و پیش‌بینی‌هایی را درباره جهان خارجی قابل شناخت ارائه نمایند. آنها معتقد به منطقی‌گرایی علمی، روش یکتا، عینی‌گرایی و مشروعیت تقلیل کیفیات تجربه انسانی به متغیرهای کمی، بودند. از این رو، روش‌های پوزیتیویست، مشاهده‌گر را بی‌طرف و منفعل فرض می‌کنند. این مشاهده‌گر، فاکت‌ها را گردآوری می‌کنند، ولی در شکل دادن به آنها تأثیر ندارند. از اصول فکری آنها: جدایی فاکت‌ها از ارزش‌ها، وجود جهان خارجی جدا از مشاهده‌کننده علمی و نیز انباشتگی دانش قابل تعمیم درباره این جهان می‌باشد.

پوزیتیویسم در نهایت منتهی به جستجوی ابزارهای مناسب، پروسه‌های فنی، طراحی تحقیق خاص و دانش کمی قابل اعتبار شد.

اعتبار پوزیتیویسم را، تنها روش‌های محدودی از شناخت^۱ - که البته کمی هم می‌باشند - تأیید می‌کنند. این روش‌ها، سایر روش‌های ممکن دانستن را رد می‌کنند. مانند روش‌های متکی بر تفسیر و یا شهود. بدین ترتیب، تحقیق کیفی که معانی مشارکت‌کنندگان در تحقیق را تفسیر و تحلیل می‌نمود، بحث‌هایی را درباره ارزش علمی‌اش برانگیخت. محققین کمی‌گرا در دهه ۱۹۶۰، تحقیق کیفی را به عنوان، تحقیقی برداشت‌گرایانه، حکایتی^۲ و غیرنظام‌یافته در نظر می‌آوردند. در مقابل، آنها اولویت را به قابلیت تکرار^۳ می‌دادند و از این رو مسائل انسانی را نادیده می‌گرفتند و نسبت به

1. Knowing

2. Anecdotal

3. Verification

مسائلی که در طراحی تحقیق پوزیتیویستی جا نمی‌گرفتند، بی تفاوت بودند. نکته این که: وقتی پوزیتیویسم در میانه قرن بیستم قدرت یافت، تقسیم بین نظریه و تحقیق نیز قوت گرفت.

چالش گلیزر و استراس

گلیزر و استراس، در کتاب خود با عنوان کشف نظریه مبنایی، با فرضیات روش‌شناختی حاکم در میانه قرن بیستم روبه‌رو شدند. کتاب آنها در این باره، شرحی پیشرو را ارائه نمود که بر نوک مباحث روش‌شناختی قرار می‌گرفت، چرا که این شرح، پندارهای روش‌شناختی مورد توافق عام را به چالش کشید و استراتژی‌های نظام یافته‌ای را برای اجرای تحقیق کیفی فراهم آورد. آن دو اساس را بر نقد معرفت‌شناختی گذاشتند و یک راهنمای عملی را برای کار ارائه دادند.

آنان ثابت کردند که تحلیل کیفی نظام یافته، منطق خودش را دارد و می‌تواند نظریه تولید کند. گلیزر و استراس مخصوصاً نیت داشتند تا شرح‌های نظری انتزاعی از روندهای اجتماعی بسازند. برای گلیزر و استراس (گلیزر، ۱۹۷۸؛ استراس، ۱۹۸۷) یک تعریف از عناصر تشکیل‌دهنده نظریه مبنایی می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

- مشارکت متناوب در گردآوری داده و تحلیل.
- ساخت کدهای تحلیلی و مقوله‌ها از داده‌ها و نه فرضیات قیاسی از پیش تعیین شده.
- استفاده از روش مقایسه‌ای معین که شامل مقایسه کردن در هر مرحله از تحلیل می‌شود.
- ارتقای توسعه نظریه در هر مرحله از گردآوری داده و تحلیل.
- یادداشت برداری برای شرح دقیق مقوله‌ها، تعیین ویژگی‌های آنان و تعریف روابط میان مقوله و شناخت شکاف‌ها.
- نمونه‌گیری به قصد بر ساختن نظریه و نه صرفاً تمرکز نمونه‌گیری برای اینکه نمونه نماینده جمعیت باشد.
- هدایت مرور ادبیات بعد از توسعه یک تحلیل مستقل.

درگیر شدن با این بخش‌ها، به محققین کمک می‌کند تا فرایند تحقیق خود را کنترل کنند و قدرت تحلیل کار خود را افزایش دهند. (همچنین به بیگس، هادن و گلیزر، ۱۹۸۴؛ چارمز، ۱۹۸۳، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵b، ۲۰۰۳؛ گلیزر، ۱۸۸۲، ۱۸۸۴؛ گلیزر و استراس، ۱۹۶۷؛ استرن ۱۸۸۴b؛ استراس ۱۹۸۷؛ استراس و کوربین، ۱۹۹۰، ۱۹۹۴؛ مراجعه کنید).